وام‌گیری‌های تعزیهٔ حرّ از شاهنامه و روایات ایرانی

محمّد خداداد نوش‌آبادی[۱]
سعید خیرخواه[۲]

چکیده

تعزیه نمایشی ایرانی، اسلامی است که سه هنر شعر، موسیقی و نمایش را یکجا روی صحنه می‌برد و گزارشی هنرمندانه، شاعرانه و موسیقایی از جدال‌های تاریخی به ویژه هیجای عاشورا ارائه می‌نماید. این هنرِ دست کم چند صد ساله، علاوه بر روایت‌های تاریخی، وام‌گیری‌های فراوانی از فرهنگ و تمدّن ایرانی داشته است؛ از جمله از شاهنامهٔ حکیم طوس به طور مستقیم و غیرمستقیم تأثیر پذیرفته است. مقالهٔ حاضر واکاوی این تأثیرپذیری‌ها در مجلس تعزیهٔ جناب حرّ از نسخ به جا مانده از میرزا محمّد روحانی معروف و متخلّص به میرانجم «زمینه اراک» است و کوشش رفته است تا این اقتباس در لفظ و معنی نشان داده شود. نتیجهٔ بررسی‌ها در این مقاله نشان می‌دهد، نسخه نویسان تعزیه، به ویژه «میرانجم»، در ترسیم جدال‌های حماسی تعزیه و برای تداعی ذهنی نزدیک‌تر مخاطب فارسی زبان از نمادها و داستان‌های اسطوره‌ای شاهنامه یاری جسته‌اند.

کلید واژه‌ها:

تعزیه، شاهنامه، شعر، حرّ، رستم، موسیقی و نمایش.

[۱] - دانشجوی کارشناسی ارشد زبان وادبیّات فارسی، واحد کاشان ، دانشگاه آزاد اسلامی ، کاشان – ایران.
[۲] - استادیار گروه زبان و ادبیّات فارسی، واحد کاشان ، دانشگاه آزاد اسلامی ، کاشان – ایران.
تاریخ وصول: ۱۳۹۴/۰۱/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۱۰

Archive of SID
www.SID.ir

پیش درآمد

نمایش‌های مذهبی از دیرباز در فرهنگ ایرانی معمول و متداول بوده است و در منابع تاریخی نمونه هایی از آنها یاد کرده‌اند. شکل گیری نمایش تعزیهٔ که بعد از واقعهٔ عاشورا جایگزین دیگر نمایش‌های آیینی شده است، به واسطهٔ استقبال گسترده در بین شیعیان و نیز کثرت اجرای آن سیر تکاملی خود را طی نموده تا به روزگار ما رسیده است.

آنچه در نسخ تعزیهٔ و در زمینه‌های مختلف آن – که محصول ذوق نسخه نویسان و شاعران هنرمند و گمنام این هنر بومی است– به فراوانی می‌توان یافت، تاثیرپذیری این اشعار از نمادها و اشعار و اشارات ایرانی و اساطیری است؛ به ویژه در اشعار برخی نسخه نویسان که موانست افزونتری با آثار اصیل پارسی داشته‌اند، این الهام‌گیری بیشتر به چشم می‌خورد.

شاهنامه اثر گرانسنگ حکیم طوس «فردوسی»، در شمار بزرگترین حماسه‌های بشری است که از زمان «پی افکندن آن کاخ بلند» که «از باد و باران روزگار گزندی نیافته»، علاوه بر آنکه مایهٔ استواری و مانایی زبان و شعر فارسی گشته، الهام بخش شاعران و سخن سرایان و فرهنگ ورزان پس از خود نیز بوده است. هر چند باید اذعان داشت که سخن شاهنامه بر پایه اسطوره استوار می‌باشد و با رمزها و نمادها و اشاراتی ژرف و تاویل پذیر همراه است که با وجود واکاوی‌ها و پژوهش‌های فراوان هنوز رمزگونه و ناشناخته مانده است.

در این نوشتار سعی شده است تأثیر این اثر حماسی بر نسخه تعزیهٔ حرّ، سروده میرانجم [۱] نشان داده شود و وام گیری‌های مستقیم و غیرمستقیمی که این نسخه و شاعر آن از شاهنامه داشته‌اند، نمایانده شود.

نسخ تعزیه

گرچه بیشتر محقّقان به دنبال یافتن ردّ پای تعزیه در فرهنگ پیش از اسلام به ویژه در داستان‌های «یادگار زریران»، «مصائب میترا» و« سوگ سیاوش» هستند. [۲] (شهیدی، ۱۳۸۰: ۲۳، همایونی، ۱۳٦۸: ۲۱ و عاشورپور، ۱۳۸۹: ۲٤/۲) و نشانه‌هایی از نوعی شبه‌سازی واقعهٔ عاشورا در دورهٔ آل بویه نشان داده‌اند (بشیر، ۱۳۹۰: ۸۲) امّا تقریباً شکل‌گیری این هنر آیینی از دوره

Archive of SID

www.SID.ir

زندیه می‌باشد و اوج آن در عصر قاجاریه و به ویژه دورهٔ ناصری نمود و بروز یافته و در تکیه دولت و دیگر تکایای تهران با شکوه و شوکتی تمام برپا می‌شده است. (همان:۸۵) که در آثار نویسندگان داخلی و مستشرقان با دقّت و جزئیات، خاطرات آنها ذکر شده است. (چلکووسکی، ۱۳۸۹: ۷)

در دورهٔ ناصری نسخه نویسان متبحّر و زبردست تعزیه که از گوشه، گوشه ایران زمین برخاسته بودند، فرصتی برای جولان ذوق سرشار خود در این عرصه آیینی یافتند که به خلق زمینه‌های مختلف در نسخه نویسی تعزیه انجامید اغلب این این زمینه‌ها به نام زادگاه شاعر و خالق نسخه شهرت یافته اند. [۳]

طرفه آنکه هماوردی این نسخه نویسان در تکیه دولت و دیگر تکایای تهران باعث تعدّد و تکثّر نسخه‌ها و زمینه‌های تعزیه و طول و تفصیل و اضافات و الحاقات بعضی نسخ رایج تر گشته تا آن که میرعزای کاشی ۳٦۷ مجلس تعزیه ساخت. (کاظمی، ۱۳۸٦: ٥٦) یا آخرین بازمانده تکیه دولت «مرحوم هاشم فیاض» معتقد بود ۱۵۰۰ مجلس تعزیهٔ وجود دارد که ایشان ۳۰۰ نسخه آن را در دست داشت. (همان: ۵۷) [٤]

خوشبختانه به رغم آنکه بسیاری از نسخه‌های اصیل و قدیمی را مشترقان جمع آوری کرده و با خود به موزه‌های فرنگ برده اند؛ [۵] با تلاش پژوهشگران و علاقه‌مندان، بسیاری از این نسخ مورد توجّه و تفحّص قرار گرفته و در مجموعه‌های مختلف به زیور طبع آراسته شده است.

آنچه دستمایه این نوشتار قرار گرفته است، نسخهٔ تعزیه مجلس «جناب حرّ» از میرانجم است. [٦] هر چند با عنایت به دست نویس بودن نسخ تعزیه و نیز مراودات و تعاملاتی که تعزیه خوانان و کاتبان نسخ داشته‌اند، تمیز و تفکیک و بازشناسی نسخ و زمینه‌های مختلف تعزیه بسیار دشوار و در بسیاری موارد ناشدنی می‌نماید.

مجلس تعزیهٔ «جناب حرّ»

مجلس تعزیهٔ «جناب حرّ» که زبان حال «حرّبن یزید ریاحی» از سرداران سپاه ابن زیاد است؛ وی که پس از توبه و تحوّل به لشکر حسینی پیوست. این مجلس از حماسی‌ترین و رزمی‌ترین

Archive of SID

www.SID.ir

مجالس تعزیه می‌باشد که به «چهار سردار» یا «چهار لشکر» نیز معروف است؛ از آنجا که در این مجلس هر دو طرف هیجا، باالمآل اهل ثوابند، شاعر روح حماسی اشعارش را جولان بیشتری بخشیده است و به همین جهت، وام‌گیری و تأثیرپذیری اشعار این تعزیه از شاهنامهٔ فردوسی بیش از هر نسخه و مجلس دیگری به چشم می‌آید.

به هر روی «تعزیه سرایان ایران با درآمیختن شخصیّت‌ها و قهرمانان افسانه‌ای و پهلوانی ایران که احتمالاً ویژگی‌های ایشان را از زبان نقّالان و پرده داران شنیده‌اند، با شخصیّت‌های تاریخی- مذهبی که نقش مثبت در وقایع ایفا کرده‌اند، تلفیقی میان حماسه‌های میهنی و قهرمانان و سلحشوران مذهبی پدید آوردند که نمونهٔ بارز آن را در نسخهٔ تعزیهٔ حرّبن یزید ریاحی می‌توان دید که بی گمان یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌ها و سلحشوران واقعهٔ عاشورا است و با چرخیدن صد و هشتاد درجهٔ خود نقطهٔ عطف عظیمی در این تراژدی پدید می‌آورد.» (کاظمی، ۱۳۸٦: ۳۸۷)

شبیه خوانانی که در این تعزیه نقش دارند عبارتند از:

۱. شبیه امام حسین (ع)	۲. شبیه حضرت عبّاس (ع)	۳. شبیه حضرت زینب (س)
٤. شبیه حضرت علی اکبر (ع)	۵. شبیه حضرت قاسم (ع)	٦. شبیه حضرت سکینه (س)
۷. شبیه ابن زیاد	۸. شبیه قاصد	۹. شبیه خطیب
۱۰. شبیه ابن سعد	۱۱. شبیه شمر	۱۲. شبیه هاتف
۱۳. شبیه عرب بادیه نشین	۱٤. شبیه قاصد مسلم	۱۵. شبیه دختر مسلم
۱٦. شبیه مصیّب	۱۷. شبیه پسر حرّ (قدمگاه انجم، ۱۳۹۱: ۲۳۷)	

اشارات مستقیم به اسامی پهلوانان شاهنامه

در بخش‌های زیادی از مجلس تعزیهٔ حرّ، اسامی پهلوانان شاهنامه – به واسطهٔ تقریب ذهنی مخاطب ایرانی در این هنر ایرانی- به طور مستقیم آمده است که می‌توان در موارد زیر قسمت نمود:

Archive of SID

www.SID.ir

الف) توصیف و تعریف‌های شبیه‌های ابن زیاد و حرّ در بارگاه ابن زیاد برای ترغیب حرّ به رفتن این سفر:

ابن زیاد خطاب به حرّ می‌گوید:

دشمن کش و سپاه کش و شیر اوژنی روز نبرد صد چو قباد و تهمتنی
(قدمگاه انجم، ۱۳۹۱: ۲٤٤)

یا همو بعد از اینکه حرّ را برای رفتن به جنگ امام حسین (ع) مجاب کرد، می‌گوید:

این ساعت است سعید و بپوشان زره به تن در پیش خلق جلوه چو افراسیاب کن
(همان: ۲٤۹)

حرّ در جواب و به هنگام رجزِ زره پوشی [۷] می‌گوید:

خداوندا تو می‌دانی ندارم چاره جز رفتن کمر را تنگ بربندم چه پور زال زر از کین
سلاح رزم بر پوشم به تن چون رستم دستان نهم بر سر کله خود یلی چون آذر برزین
ببندم ساق بند بهمنی بر کره بازو که تا گردد حفیظ من ز تیغ لشکر پر کین
به کف گیرم به مانند فریدون گرز البرزی زنم بر یکه تازان جهان در عرصه گاه کین...
بیارید ای محبان مرکب رعنا خرام من که چون افراسیاب ترک بنشینم به روی زین
(همان: ۲۵۰)

ب) مواجهه ابن زیاد و شمر و زره پوشی شمر:

شمر در جواب ابن زیاد در وصف آماده بودنش برای رفتن به کربلا و قتال با حسین بن علی (ع) می‌گوید:

ای امیراین راه طی، چون پور دستان می‌کنم جنگ چون رستم، دلیر زابلستان می‌کنم
پردلان هر کس که شد هم پنجه ام روز نبرد چاک چون سهراب پهلوشان به‌میدان می‌کنم
(همان: ۲۵۲)

یا در ادامه می‌گوید:

بده رخصت که تا رستم صفت تن را بیارایم گذارم پهلویم افسر نهم آیینه خفتان را
(همان: ۲۵۵)

Archive of SID

www.SID.ir

یا کمی بعدتر:

یاران کجاست رستم زابل که تا کند — سیر چهار آیینهٔ با صفای شمر ...
(همان: ۲۵۵)

ابروت گر سفید بود مثل زال زر — بندی نگار خون، تو ز خونین جفای شمر
(همان: ۲۵٦)

ج) رویارویی حرّ با حضرت عبّاس به هنگام ورود کاروان حسینی به سرزمین کربلا:

حرّ گوید:

رزم سهراب به من ننگ بود روز ستیز (همان: ۲۷٤)

یا همو بعد از فردفردی [۸] گوید:

اگر در رکابم رسد اشکبوس — شود چهره اش زرد چون سندروس...
چو من برکشم نعرهٔ پردلی — کند ترک سر رستم زابلی
(همان: ۲۷۷)

یا کمی بعدتر گوید:

ز رستم ز هر باب من برترم — چه سهراب می‌لرزد از خنجرم
منم حرّ نام آور ای شهریار — به فوج پیاده، چو سام سوار
(همان: ۲۷۷)

وام گیری از اشارات اساطیری و رمزگونهٔ شاهنامه:

در جای جای شاهنامه می‌توان اشارات اساطیری را یافت. میرانجم نیز که موانستی تمام با شاهنامه داشته، در شعرش به فراوانی از این اشارات بهره برده است:

الف) گرز گاو سر:

گاو نماد باروری است؛ نماد زمین است. در باورهای پیشینیان زمین بر شاخ گاو استوار بوده است. از سوی دیگر گاو در بعضی فرهنگ ها و باورها حیوانی مقدّس است. نماد گاو پرنده با دو بال را در نقش نگاره‌های تخت جمشید نیز می‌توان یافت.

Archive of SID

www.SID.ir

فرانک، مادر فریدون، فرزندش را دور از چشم ضحّاک در مرغزاری با دایگی گاوی «برمایـه» یا «پرمایه» می‌سپارد:

بـدو گفـت کـین کـودک شـیرخوار زمـن روزگـاری بـه زنهـار دار
پـدروارش از مـادر انـدر پـذیر وزیـن گـاو نغـزش بپـرور بـه شـیر
(فردوسی، ۱۳۹۲، ضحّاک: ۱۲۶ و ۱۲۷)

گرز پهلوانان شاهنامه (و به تقلید از آن قهرمانان تعزیهٔ) هم بر همین اساس، گاو سر بوده‌اند:

کمـر بسـتن و رفـتن شـاهوار بـه چنـگ انـدون گـرزهٔ گاوسـار
(همان: ٤٦)

رستم وقتی برای بار دوم به جنگ اسفندیار می‌رود، گرزی گاو پیکر دارد:

نشسـت از بـر رخـش چـون پیـل مسـت یکـی گـرزهٔ گـاو پیکـر بـه دسـت
(همان: داستان رستم و اسفندیار: ۵۷۵)

«در جنگ بهرام گور با دوشیر شرزه، سرانجام تاج و تخت را میان دوشیر مـی‌گذرانـد تـا خسرو و بهرام هر که بتواند آنها را از میان شیران به در برد، شاه باشد. بهرام با گرزی گاوسـر بـه سوی شیران می‌شتابد و با نواختن گرز بر سرشان، یکی پس از دیگری آنها را از پای در می‌آورد، بدین ترتیب بهرام تاج و تخت ایران را از آن خویش می‌کند». (سرّامی: ۱۳۸۷: ٤۱۹)

یکـی گـرزهٔ گـاو سـر برگرفـت جهـانی بـدو مانـد انـدر شـگفت
(همان: پادشاهی بهرام گور: ٦٦٧)

در مجلس تعزیهٔ حرّ، شمر به هنگام آماده شدن برای رفتن به کربلا می‌گوید:

از تـاج خسـروان بسـتان بـاج ابلغـت ایـن گـرز گاوسـر کـه بـود آشـنای شـمر

حتماً این بیت و تعبیر اساطیری آن از شاهنامه گرفته شده است.

ب) البرز کوه

البرزکوه یکی از نمادهای شکوهمندی ایران باستان در شـاهنامه اسـت کـه گـرز پهلوانـان در سختی و گرانی به آن مانند شده است. در داستان ضحّاک آمده است:

شـوم ناپدیـد از میـان گـروه بـرم خـوب رخ را بـه البـرز کـوه
(فردوسی، ضحّاک: ۱۳۷)

Archive of SID

www.SID.ir

چو بگذشت از آن بر فریدون دو هشت ز البرزکوه اندر آمد به دشت
(همان: ۱۴۹)

در مجلس تعزیهٔ حرّ نیز چند بار، گرز پهلوانان به گرز البرزی تشبیه شده است:

حرّ به هنگام زره پوشی (آمادگی برای رفتن به کارزار) می‌گوید:

به کف گیرم به مانند فریدون گرز البرزی زنم بر یکه تازان جهان در عرصه گاه کین
(قدمگاه انجم: ۲۵۰)

یا حرّ در مقابل حضرت عبّاس (ع) می‌گوید:

ببین گرز البرز دارم به دست که بر کوه خارا بیارم شکست
(همان: ۲۷۷)

یا در ادامه می‌گوید:

منم آنکه از گرز البرز سان نگون آورم بر زمین آسمان
(همان: ۲۷۷)

ج) تثلیث (سه گانگی)

تثلیث (سه گانگی) در آیین‌های مهری، مسیحیّت و ... دارای پایگاه و جایگاهی خاص است که در جای جای شاهنامه نیز این تاکید بر سه گانگی و عدد سه را می‌توان یافت:

در داستان ضحّاک می‌خوانیم:

سه روز اندر این کار شد روزگار سخن کس نیارست کرد آشکار
(همان؛ ضحّاک: ۷۸)

سه سالش همی دار زان گاو شیر هشیوار بیدار زنهار گیر
(همان: ۱۳۱)

سه مرد سرافراز با لشکری فراز آمدند از دگر کشوری
از آن سه یکی کهتر اندر میان به بالای، سرو و به چهره کیان
(همان:۳-۳۷۲)

Archive of SID

www.SID.ir

«جنگ رستم با سپاهیان سه کشور است: شاه هاماوران، شاه شام و شاه بربرستان» (سرّامی: ۳۳۸)، «پس از آنکه سه روز از آشنایی بیژن و منیژه می‌گذرد، منیژه برای آنکه بیژن او را ترک نکند، به طور پنهانی به کاخ می‌رود و بیژن در درگاه افراسیاب به هوش می‌آید.» (همان: ٤٨٣)

سه روز و سه شب شاد بوده بهم گرفته بر او خواب مستی ستم
(همان، داستان بیژن و منیژه: ۲۳۳)

حرّ نیز سه همراه دارد. هنگامی که حرّ تائب به درگاه حسینی می‌آید، امام حسین (ع) از او می‌پرسد:

مخور تو غصه ایا نوجوان نیک شعار که من ز جانب تو معذرت کنم اظهار
ولی بگو کیانند این سه کس به برت که ایستاده در اینجا چو سایه ای به سرت
(قدمگاه انجم: ۲۹۵)

و حرّ در جواب می‌گوید:

همین سه کس که به همراهی من آمده‌اند یکی مراست برادر یکی مرا فرزند
یکی غلام من است ای گزیدهٔ داور که آمدند به پابوس تو ایا سرور
(همان)

د) نفی منیّت وتأکید برآفت غرور با تکرار کلمهٔ «من»

فردوسی در داستان جمشید برای نشان دادن شعله ور شدن آتش غرور در وجود او کلمهٔ من را به عمد درچند بیت تکرار می‌کند:

چنین گفت با سالخورده جهان که جز خویشتن را ندانم جهان
هنر در جهان از من آمد پدید چو من نامور تخت شاهی که دید
جهان را به خوبی من آراستم چنانست گیتی کجا خواستم
خور و خواب و آرامتان از من است همان کوشش و کامتان از من است
بزرگی و دیهیم و شاهی مراست که گوید که جز من کسی پادشاست
(فردوسی، جمشید: ٦٤تا ٦٨)

Archive of SID

www.SID.ir

میرانجم نیز باتکرار کلمهٔ «من» عجب و غرور شمر را نمایانگر می‌سازد؛ شمر در لبیک به ابـن زیاد می‌گوید:

امیرا می‌کنم محکم طناب عهـد و پیمـان را — که در این جنگ سازم آشکارا کفر پنهـان را
منم آنکس‌که گردد چشم، گریان ازجفای من — منم آنکس که اندر لرزه آرم عرش یـزدان را
منم آنکس که اندر دست پیچم کاکل اکبـر — کنم از خون اورشک بدخشان خاک‌میدان را
منم آنکس که دست و بازوی عباس انـدازم — به شاخهٔ نخل شمشادش بگریانم هـزاران را
منم آنکس‌که از مرکب کسانی را به زیر آرم — تنی‌کزوی رسول حق نگه می‌داشت باران را
منم آنکس که بلبل را نهم زنجیـر در گـردن — برون از لاله زار آرم نواخـوان عنـدلیبان را
منم آنکس که نار اندر سرادق‌هـای نـورآرم — بسوزم گیسوی حور و ببرّم زلف غلمـان را
بده رخصت که تا رستم صفت تن را بیارایم — گذارم پهلـویم افسـر نهـم آیینـه خفتـان را
(قدمگاه انجم: ۲۵٤)

ه) شهرها و ممالک افسانه‌ای «مازندران – هندوستان، روم ...»

شهرها و ممالک افسانه‌ای با معانی خاصّ در شاهنامه آورده شده‌اند. حتماً این سرزمین‌ها هـم جنبهٔ تقدّس‌داشته‌اند هم اهمّیّت سوق‌الجیشی و باستانی. فردوسی درستایش سلطان محمود گوید:

یکی گفـت کـاین شـاه روم اسـت و هنـد — ز قنّـوج تـا پـیش دریـای سـند
(فردوسی، ستایش سلطان محمود: ۱۹٤)
ببـرم پـی از خـاک جادوسـتان — شـوم تـا سـر مـرز هندوسـتان
(همان: ۱۳٦)
هـر آنکـس کـه از لشـکر چـین و روم — بریزنـد خـون و بگیرنـد بـوم
(همان؛ فریدون: ۷۰٦)

در جای جای نسخ تعزیه نیز از این شهرها وکشورها بدون توجّه به رابطهٔ منطقی بـا حادثـهٔ تاریخی، سخن رفته است. در تعزیهٔ حرّ، ابن زیاد برای تطمیع لشکر برای جـدال بـا حسـین (ع) می‌گوید:

اسقلان، کرکوک، موصل، تاری و مازنـدران — هریکی زین شهرها بر یـک دلاور مـی‌دهـد
(قدمگاه انجم: ۲٤۳)

Archive of SID

www.SID.ir

یا همو خطاب به حرّ (فرد- فردی) گوید:

یزیدت می‌دهد سیم و زر و مازندران و ری (همان: ۲٤۸)

شمر گوید:

از مصر وشام واسقلان وز کابل و هندوستان لشکر به همراه سران جرّار خونخوار آمده

(همان: ۲۸۷)

و) تأکید بر اصل ونژاد:

در شاهنامه تأکید زیادی بر نژاده بودن و اصالت است؛ چون اساس دعوا و ادّعا بر برتری و سروری نژاد ایرانیان است:

کنون کُرد زآن تخمه دارد نژاد که زآباد ناید بدل برش یاد

(شاهنامه؛ ضحّاک: ۳۷)

یا در ادامه همان داستان فریدون از مادر می‌پرسد:

بگو مر مرا تا که بودم پدر کیم من ز تخم کدامین گهر

(همان،فریدون: ۱۵۱)

و مادر در جواب می‌گوید:

تو بشناس کز مرز ایران زمین یکی مرد بُد نام اوآبتین

ز تخم کیان بود و بیدار بود خردمند و گُرد و بی آزار بود

زطهمورث گرد بودش نژاد پدر بر پدر بر همی داشت یاد

(همان: ٦-۱٥٤)

در داستان منوچهر، سام که از عشق زال به رودابه هراسان است، می‌گوید:

از این مرغ پرورده و آن دیو زاد چه گویی چگونه برآید نژاد

(همان، داستان منوچهر: ٦۹۳)

در مجالس مختلف تعزیه، از جمله مجلس مورد بحث، سخن از نژاد واصل است؛ تقابل‌های تعزیهٔ تقابل سرشت‌های پاک و طینت‌های پلید است.

حرّ خطاب به ابن زیاد می‌گوید:

Archive of SID

www.SID.ir

این کار نیست در خور ما و سپاه ما — بازیچه نیست جنگ بر اولاد مصطفی
کایشان ز نسل اسدالله غالبند — روز نبرد صد چو هژ بران سالبند
(قدمگاه انجم: ۲٤٥)

یا حرّ خطاب به عبّاس گوید:

چه نامم بدانستی ای نامور — توهم ده ز اصل و نژادت خبر
(همان: ۲۷۷)

یا حرّ خطاب به امام می‌گوید:

یابن ختم الانبیا مأمورم از ابن زیاد — آمدم تا ره ببندم بر تو ای والا نژاد
(همان: ۲۷۹)

شمر خطاب به اهل بیت گوید:

ایا سروران دیار عرب — قریشی نژادان هاشم نسب
(همان: ۲۸۹)

ز) حیوانات مقدّس درنده خو

حیوانات تیز چنگ، گریز پای و درنده خو یا قوی هیکل در متون افسانه‌ای وبه ویژه در شاهنامه هم از جنبهٔ تقدّس برخوردارند و هم نماد سرهنگی ودلاوری هستند؛ بنابر این قیاس زور و بازوی پهلوانان با آنها و یا چرم و آلت جنگی ساختن از پوست آنها بسیار به کار برده شده است. از سوی دیگر ۲۹ جنگ از جنگ‌های شاهنامه جنگ با حیوانات است. (سرّامی: ٤٤٥)

در متون تعزیه نیز برای به رخ کشیدن توان و نیرو یا وصف پهلوانان از این تعابیر بهره گرفته شده است. حیواناتی مانند شیر، پلنگ، پیل، نهنگ و...

در داستان کیومرث آمده است:

بپوشید تن را به چرم پلنگ — که جوشن نبود ونه آیین جنگ
(همان، کیومرث: ۳۲)

بر این گونه از چرم پویندگان — بپوشید بالای گویندگان
(همان، هوشنگ: ۳۳)

Archive of SID

www.SID.ir

پرسش و پاسخ گرگسار و اسفندیار پیش از رسیدن به خوان شیر:

دگر منزلت شیری آید به جنگ — که بر جنگ او بر نتابد نهنگ
عقاب دلاور بر آن راه شیر — نپّرد دگر چند باشد دلیر...
نبینی تو فردا که با نرّه شیر — چگونه شوم من به جنگش دلیر
(همان، داستان هفتخوان اسفندیار: ۱۰٤ تا ۱۰۷)

میرانجم در وصف حضرت عبّاس از زبان حرّ گوید:

شیر پیکر علمی بر زده بر پیکر شیر — می‌کند حمله تو گویی که به میدان آید
(قدمگاه انجم: ۲۷۰)

یا در فرد فردی عبّاس و حرّ، عبّاس گوید:

نام من حضرت عبّاس یل پیل تنم (همان: ۲۷٤)

یا همو گوید:

همچو گنجشک کنم سرزتن شیر و پلنگ (همان)

حرّ گوید:

چرم شیران به بر من عوض خفتان است (همان)

وعبّاس در جواب گوید:

اژدر و شیر وپلنگ در بر من یکسان است (همان)

ح) پرندگان و خزندگان افسانه‌ای

در نسخ تعزیه همچون اشعار و متون اسطوره‌ای و حماسی پرندگان و خزندگان افسانه‌ای شأن و جایگاهی ممتاز دارند. پرندگانی چون سیمرغ، همای، طاووس و خزندگانی چون اژدها و مار. زال با پرورش سیمرغ بزرگ می‌شود و فریدون را گاوی پرمایه دایگی می‌کند.

فردوسی در داستان ضحّاک گاو مقدّس را اینگونه توصیف می‌کند:

ز مادر جدا شد چو طاوس نر — بهر موی بر تازه زنگی دگر
(شاهنامه، ضحّاک:۱۱۳)

ز پستان آن گاو طاووس رنگ — برافراختی چون دلاور پلنگ
(همان: ۱٦۷)

Archive of SID

www.SID.ir

ببایـد شـما را کنـون گفـت راسـت — کـه آن بـی بهـا اژدهـا فـش کجاسـت
بـرو خـوب رویـان گشـادند راز — مگـر کاژدهـا را سـرآید بـه گـاز
(همان: ۷-۳۳٦)

«اسفندیار در خوان پنجم با به کار داشت ابزار صندوق و گردونه، سیمرغ را با جوجه‌هایش به همان گونه که اژدها را از پای درآورده است، به هلاکت می‌رساند». (سرّامی: ٤۱۰)

سـر جنگجویـان سـپه برگرفـت — سـخن‌هـای سـیمرغ در سـر گرفـت
(شاهنامه، داستان هفتخوان اسفندیار: ۲۵۳)

در ادامه:

چـو سـیمرغ از دور، صـندوق دیـد — پسـش لشـکر و نالـهٔ بـوق دیـد
(همان: ۲٦۰)

در بیت‌های بعد نیز واژه سیمرغ تکرار می‌شود.

در تعزیهٔ حرّ، ابن زیاد خطاب به حرّ می‌گوید:

شمشیر همچـو قـوس قـزح در میـان ببنـد — تن را نهان به درع، چو سـیمرغ نـاب کـن
(قدمگاه انجم: ۲٤۹)

شمر خطاب به شمشیرش گوید:

انـدر یسـار دامـن جوشـن بگیـر جـای — کاین جوشن است گنج، تویی اژدهای شمر
(همان: ۲۵٦)

قاصد مسلم خطاب به امام حسین گوید:

سلام ای خسرو خوبان سرم بادا به قربانت — خبردارم چو هدهد ای شـها نـزد سـلیمانت
(همان: ۲٦۳)

امام حسین خطاب به قاصد مسلم گوید:

علیـک ای هدهـد شـهر مدینـه — چـرا باشـد روان اشـکت زدیـده
(همان)

Archive of SID

www.SID.ir

ط) فرّ ایزدی، فرّ کیانی

فرّ ایزدی یا فرّ کیانی که به تکرار و تعدّد در شاهنامه آمده، همان اقبال مقدّس فروهری است که داشتن آن موجب کامیابی و سعادتمند است و گشتن و دوری آن موجب بداقبالی ونگون بختی است:

همی تاخت زو فرّ شاهنشهی چوماه دو هفته ز سرو سهی
(فردوسی، کیومرث: ۱۳)

در داستان هوشنگ:

بدان ایزدی جاه و فرّ کیان ز نخجیر گور و گوزن ژیان
(همان، هوشنگ: ۲۹)

در داستان جمشید:

منم گفت با فرّه ایزدی همم شهریار وهمم موبدی
(همان، جمشید: ٦)

«در پایان پادشاهی گشتاسب، پس از کشته شدن اسفندیار به نیرنگ وی و بر دست رستم، پشوتن برادر شاه سخن از دور شدن فره ایزد از او، به میان می‌آورد». (سرّامی: ۲٦۷)

ز تو دور شد فره و بخردی بیابی تو باد افره ایزدی
(همان، داستان رستم و اسفندیار: ۱۵۷۱)

در نسخ تعزیه و ازجمله این نسخه مورد بحث، تأکید بر فر، کلاه خود، افسر وکاکل اشاره به همین فروهری است:

حرّ به هنگام زره پوشی گوید:

نهم بر سر کله خود یلی چون آذر برزین ببندم ساق بند بهمنی باکره بازو
(قدمگاه انجم: ۲۵۰)

یا شمر گوید:

باید نمودغرق به فولاد زرنگار از موزه تا به ابلق فرهمای شمر
(همان: ۲۵۵)

و در ادامه:

حرّ وقتی خیام حسینی را می‌بیند گوید:

یاوران خیمه و خرگاه به پا می‌بینم نور او بسته تتق تا به سما می‌بینم
(همان: ۲۷۰)

Archive of SID

www.SID.ir

اهمّیّت نقش اسب

اسب در زندگی و به ویژه در جنگ‌های قدیم بسیار نقش مهمّی داشته است.اساساً پیاده نظام وسواره نظام دو گروه جنگی هر سپاه بوده‌اند.

در اساطیر نیز، اسب جایگاه ممتازی دارد. نقش نگاره‌های اسب‌های بالدار نیز دو جنبهٔ زمینی وقدسی این حیوان نجیب وهمراه همیشگی انسان است. از همین روست که پهلوانان و سران لشکر هر یک اسبی خاص داشته اند وآن اسبان را با نامی خاصّی می‌نامیده‌اند. حتّی پوشش هر اسب نیز بسته به رتبه و جایگاه هر فرد در سپاه ویا دربار متفاوت بوده است.

در شاهنامه «رخش» اسب رستم است. دیگر پهلوانان نیز اسب مخصوص خود را دارند و در نسخ تعزیه نیز که حکایت، حکایت هیجاست، اسب‌ها امتیازی برای صاحبانشان به حساب می‌آیند و حتّی گاه عیناً نام اسب‌های شاهنامه در نسخ تعزیه آمده است. ذوالجناح نیز که اسب امام حسین(ع) است، دستمایهٔ مقاتل و مراثی است که به زبان بی‌زبانی خود یکی از راویان مصائب کربلاست؛ طرفه آنکه، « شبرنگ» اسب زبان فهم و راز آشنای سیاووش، همسر او و فرزندش را به ایران می‌آورد و ذوالجناح اسب سپید امام حسین(ع) به سفارش امام – به زعم مؤمنان– شهربانو همسر نظر کرده او را به کوه ری می‌رساند: «فرنگیس» از دست روزبانان افراسیاب و «شهربانو» از ستم لشکر اشقیا می‌گریزد.» (عناصری، ۱۳۷۱: ۸ و بشیر، ۱۳۸۹: ٦٦) و نیز انتخاب نام عقاب برای اسب حضرت علی‌اکبر(ع) (بشیر: ۲۰۵)

در داستان جمشید سخن از ده هزار اسب تازی است:

ز اسبان تازی به زرّین ستام — ورا بود بیور[۱۰] که بردند نام

(همان، جمشید:۸٦)

یا در داستان ضحّاک در وصف فریدون می‌خوانیم:

هم آنکه میان کیانی ببست — برآن بارهٔ تیزتک برنشست

سرش تیز شد کینه وجنگ را — به آب اندر افکند گلرنگ[۱۱] را

ببستند یارانش یکسر کمر — همیدون به دریا نهادند سر

بران بادپایان با آفرین — به آب اندرون غرقه کردند زین

(همان، ضحّاک:۹-۲۸٦)

در تعزیهٔ حرّ، ابن زیاد برای حرّکت حرّ و دیگر سرداران لشکر به سوی کربلا به میرآخور (اسبدار) گوید:

ای میر آخور ازهمه اسبان تندرو — آهو روش چهار فرس انتخاب کن

Archive of SID

www.SID.ir

نارنج و نیلهٔ غزل و توسن و سمند رویال ودم همه پرپیچ و تاب کن
توسن برای حرّ که سپهدار لشکر است پیشانیش ز آینه چون آفتاب کن
نارنج را تو زین بزن از بهر ابن سعد یالش تو رشته رشته چو لعل خوشاب کن
چون شمر رخت ماتمیان را کشد به بر رو اسب نیله اش تو به زیر رکاب کن
گوی طلا به گردن هر یک بیفکنید سر کله چهار فرس ماهتاب کن
(قدمگاه انجم: ۲۴۹)

حرّ نیز هنگام زره پوشی می‌گوید:

بیارید ای محبّان مرکب رعنا خرام من که چون افراسیاب ترک بنشینم به روی زین
(همان: ۲۵۰)

و در ادامه:

سواران همه اسبها زین کنید دم اندر دم نای زرین کنید
بیارید توسن برم با شتاب که پای ظفر را نهم در رکاب
(همان: ۲۵۰)

شمر هنگام زره پوشی گوید:

ای خنگ پیل پیکر هامون نورد من کن برق رعد شیهه نسیم صبای شمر
احسنت بر توباد به میرآخور آفرین ز اصطبل خسروی تو بیا، در سرای شمر
گردن ببند که پا نهم اندر رکاب تو افکن به جای کوهه زین طرح جای شمر
(همان: ۲۵۶)

سایر تأثیرپذیری‌ها

به آنچه گفته آمد، تأثیرپذیری‌های دیگری نیز می‌توان در این تعزیه از شاهنامه و روایات و اشارات ایرانی اضافه کرد که مقالی دراز دامن‌تر می‌طلبد. موضوعاتی چون: صورفلکی و استفاده مشترک از آنها در هر دو متن، کمر بستن هم از جنبهٔ آمادگی و هم از جنبهٔ تقدّس، کتف و شانه واهمّیّت تأکید بر آن، وجود ونقش هاتف و فرشتهٔ غیبی در این تعزیه و نیز تعدّد نقش آفرینی هاتف و فرشتگان در داستان‌های مختلف شاهنامه ونیز مشابهت‌های سبکی نظیر هماهنگی در وزن شعر، استفادهٔ مکرّر از مترادفات و مراعات‌النّظیر، تناسب‌ها، مبالغه، اغراق و غلوّ و ... .

Archive of SID

www.SID.ir

نتیجه‌گیری

۱ -نسخه تعزیهٔ حرّ میرانجم - البتّه به مانند بسیاری دیگر از نسخ زمینه‌های مختلف تعزیهٔ- بیش از هر متن و اثر دیگری وابسته و وام گیرنده از شاهنامهٔ فردوسی است؛ به گونه‌ای که می‌توان گفت میرانجم موانستی کامل با فردوسی و شاهنامه - چه به لحاظ سبک شعری و چه به لحاظ اشارات اساطیری و چه از حیث اصطلاحات و تعبیرات- داشته است.

۲ -ریشه‌های ایرانی و اساطیری هنر آیینی تعزیه را نمی‌توان نادیده انگاشت و نسخه‌نویسان تعزیه، در جای جای اشعار و اشارات خود به فرهنگ غنی و اصیل ایرانی توجّه داشته‌اند تا از این طریق، پیام‌های همیشگی و جاری و ساری این نمایش تاثیرگذار را به مخاطب ایرانی منتقل نمایند.

Archive of SID

www.SID.ir

پی نوشت‌ها:

۱ - میرزامحمّد روحانی متخلّص به میرانجم یکی از نسخه نویسان بزرگ مجالس تعزیه در دورهٔ ناصری می‌باشد که نسخ او به «زمینهٔ اراک» مشهور است. (ر.ک قدمگاه انجم «ره» مجلس تعزیهٔ زمینه میرانجم –مهدی دریایی- ۱۳۹۱- ظهور قم)

۲ - البتّه کسانی نیز بی پروا بر این نظریه تاخته اند: «چه هرزه در است آن که در پیوند تعزیه و اسطوره و پیوست اسطوره و آیین سخن می‌گوید: «... زهی نادانی عزیزا، اسوه دیگر است و اسطوره دیگر. اسطوره مفهومی درجامه مصداق مثالی است و اسوه، حقیقتی تاریخی، خدای آفریده و موجود» (ر.ک نامهٔ تعزیهٔ –غلامعلی نادعلی زاده- چ ۱، شرکت چاپ و نشر شادرنگ- ص ۱۲ و ۱۳)

۳ - مثلاً نسخ میرزامحمّد روحانی ملقّب و متخلّص به میرانجم به زمینه اراک معروف است. (پی نوشت ۱) یا نسخ سید مصطفی کاشی ملقّب و متخلّص به میرعزای کاشی به زمینهٔ کاشان معروف است. (ر.ک پژوهشی در تعزیهٔ و تعزیهٔ خوانی، ص ۷۱۳) یا نسخه‌های میرزاتقی خان معین البکا، یا باقر خان که به زمینهٔ تهران معروف است. (میرعزای کاشانی در قلمرو تعزیهٔ، ص ۵۸)

٤ - این ادّعا با احتساب نسخ موجود در زمینه‌های مختلف که مثلا ممکن است بالغ بر ۱۰ زمینه مجلس حرّ داشته باشیم شاید درست بنماید.

۵ - «یه خارجی بود زمان شاه دوم این نسخه ها را اومد خرید. مجلسی دو تومن برد واتیکان» (ر.ک مصاحبه با هاشم فیّاض، میرعزای کاشانی در قلمرو تعزیه، ص ۵۷)

٦ - ده مجلس تعزیه زمینه میرانجم با عنوان «قدمگاه انجم» به کوشش ارزشمند آقای مهدی دریایی با پشتوانه و حمایت حوزهٔ هنری سازمان تبلیغات اسلامی استان مرکزی توسّط دارالهدی قم در سال ۱۳۹۱ چاپ شده است، و بنا به گفتهٔ آقای دریایی (در گفت و گوی تلفنی با اینجانب) ٦ مجموعهٔ ده جلدی دیگر از میرانجم توسّط ایشان آماده شده و در انتظار چاپ می‌باشد.

۷ - زره پوشی بخشی از تعزیه را تشکیل می‌دهد که ایفاگر نقش، (موافق یا مخالف) برای آماده شدن و رفتن به صحنهٔ نبرد لباس‌ها و ادوات خود (زره، کلاه خود، شال (کمربند)، چکمه، شمشیر، خنجر، اسب) را با اشعاری خاصّ همراه با موسیقی می‌پوشد و خود را آماده می‌کند.

۸ - فرد فردی بخشی از اشعار تعزیه است که به صورت سئوال و جواب و در قالب مصرع بین دو شخصیّت ردّ و بدل می‌شود.

۹ - شماره‌گذاری ابیات منطبق با شاهنامهٔ فردوسی (متن کامل) به کوشش دکتر سعید حمیدیان بر اساس چاپ مسکو، چ ۱۹، جبّاری ۱۳۹۲ می‌باشد.

۱۰ -بیور: ده‌هزار

۱۱ -ر.ک سبک تاریخ نگاری فردوسی در شاهنامه، حمیرا زمرّدی و خاور قربانی، فصلنامهٔ تخصّصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی. (بهار ادب) سال چهارم- شماره دوم تابستان ۱۳۹۰.

Archive of SID

www.SID.ir

فهرست منابع و مآخذ

۱ -اسماعیلی، حسن؛ (۱۳۸۹)، ***تشنه در میقاتگه***، تهران، معین.

۲ -بشیر، حسن؛ (۱۳۹۰)، ***تعزیه***، تهران، دانشگاه امام صادق (ع).

۳ -چلکووسکی، پیترجی؛ (۱۳۸۹)، ***تعزیهٔ، آیین و نمایش در ایران***، تهران، سمت، چاپ دوم.

٤ -زمرّدی، حمیرا؛ (۱۳۹۰)، ***سبک تاریخ نگاری فردوسی در شاهنامه***، تهران، فصلنامه بهار ادب، سال چهارم، شماره دوم.

٥ -سرّامی، قدمعلی، (۱۳۷۸)، ***از رنگ گل تا رنج خار «شکل‌شناسی قصّه‌های شاهنامه»***، تهران، شرکت انتشارات علمی، فرهنگی، چاپ سوم.

٦ -شهیدی، عنایت ا... ؛ (۱۳۸۰)، ***پژوهشی در تعزیه و تعزیه خوانی***، تهران، فرهنگ و کمیسیون ملّی یونسکو.

۷ -صالحی‌راد، حسن؛ (۱۳۸۹)، ***مجالس تعزیه (دورهٔ دو جلدی)***، تهران، سروش.

۸ -عاشورپور، صادق؛ (۱۳۸۹)، ***نمایش‌های ایرانی (جلد دوم)***، تهران، سورهٔ مهر.

۹ -عناصری، جابر؛ (۱۳۷۱)، ***شبیه خوانی گنجینهٔ نمایش‌های آیینی، مذهبی***، تهران، مرکز هنرهای نمایشی.

۱۰ -فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۹۲)، ***شاهنامه بر اساس چاپ مسکو***، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، قطره، چاپ نوزدهم.

۱۱ -میرانجم (روحانی، سیّدمحمّد)، (۱۳۹۱)، ***قدمگاه انجم***، تهیه و تنظیم مهدی دریایی، قم، ظهور.

۱۲ -کاظمی، سمانه؛ (۱۳۸۷)، ***میرعزای کاشانی در قلمرو تعزیه***، تهران، سورهٔ مهر.

۱۳ -نادعلی‌زاده، غلامعلی؛ (۱۳۹۰)، ***نامهٔ تعزیه***، تهران، شادرنگ.

۱٤ -همایونی، صادق؛ (۱۳٦۸)، ***تعزیه در ایران***، شیراز، نوید.

Archive of SID

www.SID.ir